

بچه‌هاي من - نانا و مونا و تيني من - آه که چقدر وقت است براي تان کاغذ نوشته‌ام - البته شماها مرا خواهيد بخشيد زيرا همه وقت را جمال مبارک گرفته‌اند - و ضمن اينکه از شماها شرمندهام - خوب افتخار مي‌کنم که وجود ناچيز و وقت بي‌ارزش من که آن وقت‌ها قيمتش با پول تعيين مي‌شد الان صرف اموري مي‌شود که هرگز ارزش آن برابري با پول و طلا و ماديّات ندارد - چقدر آرزو داشتم که ميتوانستم پهلوئي شماها بنشينم و از اين اوضاع و اين حالهايمان براي تان تعريف کنم - تعريف‌هائي که بعضي وقتها حتي با کلمات نمي‌شود آنها را بازگو کرد - و چقدر دلم مي‌خواست که شماها مي‌توانستيد براي لحظاتي بيانييد و اينها را با ما احساس کنيد - سال قبل تيني من آمد فقط يک هفته و عيد را با ما بود - البته آنوقت همه چيز تعطيل بود ولی کمی از حال ما را درک کرد و رفت - ناناى من هم با جوجوهايش سال قبلش - در تابستان با ما بود - او هم ديد که چگونه اوضاع در هم ميريزد ولی او از حال ما دورتر از تيني من است و مونا - مونا خانوم من از همه دور تر است و بي‌خبرتر که خيلي وقت است همديگر را ندیده ايم - خوب بچه‌هاي من - ايام پرارزشي را که ما مي‌گذرانيم براي تان حالهاي عجيبي مي‌آورد - اين زندگي عجب - زندگي که بهيچ لحظه آن مطمئن نيستي که چگونه ادامه پيدا کند - آن لحظاتي که وقتي از خانه بيرون مي‌روي بايد خيلي مراقب باشي زيرا معلوم نيست براي چه برنامه‌اي درپيش است - آن ساعت‌هاي طولاني که با دوستان NSA و يا Board Member ها و Assistant ها مي‌نشيني - و نيمداني که به انتها خواهد رسيد يا نه - ولي بکلي دنيا را فراموش مي‌کنی - آن وقايع عجيبي که در دور و بر ما جريان دارد - خلق جديدي که از پيروان اسم اعظمش امروز در اين کشور پُر بلا ساخته شده است - و خيلي خيلي جديدي است - اصلاً آنها نيستند که بودند - اصلاً شباهتي با هيچکدام از انسان‌ها ندارند - قيافه‌هاي آرام يا بشاش - گردن‌هاي افراشته از افتخار از جانبازيهاي پدران يا پسران - از تحمل مشقت براي جمالقدم - و بنام او - در قهقهه و خنده آنهائي که حکم اخراج خود را دريافت مي‌کنند - بعضي وقت‌ها مي‌رقصند - در حالي که زندگي آنها بستگي به همان حقوق سر ماه دارد - اصلاً نمي‌توانم حالتها را براي تان در يك صفحه و دو صفحه و صد صفحه بنويسم - آنها که دور بودند و نمي‌شناختيم و قبولشان نداشتم - دور افتاده بودند - با چه ذوق و شوقي انتصاب به نام جمال مبارک را جشن مي‌گيرند - از آن شوهرري که نزديک بود زنش را طلاق دهد زيرا که ورقه اخراج او را هنوز صادر نکرده بودند و او مي‌گفت که تو حتماً عقيدت را تصريح نکرده‌اي تا اينکه با وصول ورقه اخراج آشتي کردند - چنان آماده‌اند که اگر همه زندگي آنها را هم بگيرند مي‌خندند و افسانه مي‌آفرينند -

بچه‌هاي کوچولوي ما - جوانهاي برومند ما - زنان و مردانمان هر کدام يك افسانه‌اند - فقط اين روزها است که عظمت تربيت حضرت بهاءالله را ميتواني اينطور به چشم ببيني و تضاد بين آدمها را - آنهائي که او ساخته و پرداخته و تربيت کرده و آنهائي را که از نفحات قدسش نصيبي نبرده‌اند - چقدر اينها فرق دارند باهم - و هر چه سخت‌تر مي‌شود و مشقات بيشتري - احساس عظمت بيشتري ميشود و صبر و حوصله اين بندگان نازنين بيشتري و محبت و عشقشان عميق‌تر - چه بستگي و چه اتفاقي امروز بين ما هست - جاي تان خالي است - خيلي خالي - با تمام مشکلاتش آرزو مي‌کنم که شما هم مي‌بوديد و اين حالات را احساس مي‌کرديد و آنوقت هدف ظهور حضرت بهاءالله را بيشتري لمس مي‌کرديد و اين نسل جديد را که بايد تمدن آينده دنيا را بسازد مي‌شناختيد - آخر هفته‌اي که گذشت ۲/۵ ساعت با مسجونين همدان بودم - در همان اطاقشان - اصلاً آنچه را که احساس نمي‌کنی وجود سجن است - بنظرم مي‌آمد که بهترين و با شکوهرين مهماني‌ها را مي‌گذرانم - آه که اينها کي هستند - همه چيز را نمي‌توانم بنويسم و هرگز قلم و کاغذ آن حالت‌ها را که دست مي‌دهد نمي‌تواند تشریح کند - در قيافه آرام و خندان آنها رضاييت و تسليم در برابر اراده و مشيت او موج ميزند - باور نمي‌کني که اينجا هستند و در بند - اطاقشان مرتب است و تميز - همه رختخواب‌هايشان را بسته اند و بديوار تکیه داده اند و پتوها را بر روي زمين گسترده‌اند - به تو شيريني مي‌دهند - چای مي‌دهند - کارهاي دستي را که در نهايت هنر و ظرافت انجام داده‌اند و اوقات خود را پايش ريخته‌اند

به تو نشان می‌دهند - باور نمی‌کنی اینهمه هنر و زیبایی و لطافت برای آنهایی که وقتی در خارج بودند فرصت سرخاراندن نداشتند و بعد فکر می‌کنی که آیا چگونه فکری و احساسی این زیباییها را بوجود می‌آورد جز يك فکر آرام و احساس لطیف و زیبا - تمام وجودشان عشق است - عشق به محبوب و عشق به آدمها - همان آدمهایی که جز قساوت و شقاوت این روزها چیزی ندارند - اصلاً گوئی مسخ شده‌اند و فقط می‌خواهند بکشند - و نابود کنند- فدای همه آنها - فدای فرد فرد آنها - فدای اینهمه جانبازی و فداکاری که ۲۰۰ سال امرش را به جلو برد - و چقدر خودم را در مقابل عظمت وجود اینها ناچیز احساس می‌کنم - ثمره وجود اینهاست که این همه تغییرات را در دنیا بوجود آورده - من و امثال من که در بیرون میدویم همانکاری را می‌کنیم که سابقاً می‌کردیم - هنر نکرده‌ایم - هنر مال اینها است - مال آنها است که هنوز ندیده‌ایم و نمی‌دانیم کجا هستند - فقط وجودشان را حس می‌کنیم - شاید این جمله را نفهمید چون حتماً و حتماً این احساس را نداشته‌اید و تجربه نکرده‌اید - اما من بچه‌هایم حس می‌کنم که بابا هست - بابا همین نزدیکیها است - وجودش را احساس می‌کنم - با حس ششم یا هفتم یا دهم - نمی‌دانم - ولی او هست - وجود بقیه را هم حس می‌کنم - حتی گاهی فکر می‌کنم که می‌فهم آنها امروز خوشحالند یا ناراحت - حس می‌کنم که امروز بابا حوصله‌اش خیلی سررفته و حس می‌کنم که با خودشان می‌گویند چرا هیچ خبری نمی‌شود و از جایی خبری دریافت نمی‌کنند - چرا انتظارشان به سر نمی‌آید و بر نمی‌گردند سر کارشان؟ و بعضی وقتها احساس می‌کنم که نوبت منم میرسد - و چرا که نرسد؟ فقط در صورتی نخواهد رسید که مشیت او ایندفعه هم سرنوشت را نوع دیگری تعیین کند - اما خوب زود منصرف میشوم - چون این فکر زیاد با کار سخت و متراکم من جور در نمی‌آید هر وقت آنموقع رسید خودم را با آن تطبیق می‌دهم امروز کار دیگری دارم -

احساسم بچه‌هایی من تسلیم کامل و تفویض صرف است فقط يك چیز مطرح است - انجام کارهایی که باید بکنم - و در این کارها چه لذتی نهفته است این را هم نمی‌توانم برایتان درست شرح دهم - شما هم نمی‌توانید درک کنید زیرا منم تا امروز طعم آن را نچشیده بودم و آرزو می‌کنم که تا وقتی هستم این لذت را نگیرم - از سلطنت بالاتر است از هر رضایتی بالاتر است - چون با حضرت بهاءالله کار می‌کنی و وجودش را احساس می‌کنی و می‌بینی که اوست که فرمان میدهد اوست که راهها را انتخاب می‌کند و مشکلات را حل میکند و هرگز مرا تنها نمی‌گذارد -

بچه‌هایی من - نمی‌خواهم بیش از این برایتان در این موارد بنویسم - فقط بدانید که هیچ چیز کم ندارم - هیچ غمی موجود نیست هیچ مشکلی اصلاً وجود ندارد - راضی - خوب - خوشبخت - مطمئن - آرام - پرانرژی و شاکر - و هر چه اتفاق افتاد از آن بهتر چیزی نخواهد بود - مطمئنم که بابای شما هم همین احساس را دارد - خیلی‌ها امروز این احساس را دارند - آرزو می‌کردم که شما هم لذت‌هایی ما را درک کنید - وقتی اینهمه راضی هستم می‌ترسم - می‌ترسم که اجازه کار و خدمت و جانبازی گرفته شود و برایم کافی باشد - ... بچه‌هایی من - با قلوب پاکتان دعا کنید که آنچه بر ما گذشته (و یا خواهد گذشت که عظمتش و شدتش را حس می‌کنیم و رعیش را) شدتی بوده یا فشاری - نه - درست عکس است - همه فشارها را از روی ما برداشته و ما را آنقدر سبک کرده که میتوانیم پرواز کنیم - و اکنون آماده صدها بار بیشترش هستیم - فقط باز هم دعا کنید که لیاقتش را داشته باشیم - دوستان دارم - آرزوی دیدارتان که الان آرزویی دست نیافتنی است هر هنگام که بیادتان هستم تمام وجودم را می‌لرزاند - چه میدانم - شاید هم روزی اتفاق افتد - هر شب و هر صبح برایتان دعاهای خاص می‌خوانم - و این خودخواهی تنها خودخواهی منست - قربان همه‌تان می‌روم - فرشید عزیز و نیمای ندیده کوچولو و کیهان خوبم با گل و سنبل و وحید و بیانم را قربان می‌روم امیدوارم که قلوب پاک همه شان برایمان دعا کند که نیاز داریم - باز هم قربان همه

تان

مادر